گزارش خبر
NEWSREPORT

کد خبر: ۵۳۶۴۹۵
سه شنبه ۲۶ آبان ۱۴۰۵ ۲۲:۵۸

یادداشتی از دکتر زهره الهیان دبیرکل جمعیت اعتلای نهادهای مردمی انقلاب اسلامی؛

تبارشناسی یک تراژدی تاریخی: از نفوذ دربار هخامنشی تا گسست شناختی در حکمرانی امروز

امروز در ساحت کلانِ نظریه ولایت فقیه و مهندسی قدرت، یک دگرگونی بنیادین رقم خورده است: برخلاف دوران رکود ادراکیِ دربار باستان و حقارت ساختاریِ رژیم وابسته پهلوی، ملتی مبعوث‌شده و بازیابنده هویت اصیل خویش در میدان حضور دارد. این ملت با اتکا به الگوی بی‌بدیل «پیوند امت و امامت» و با سکان‌داری حکیمی فرزانه از تبار علی (علیه‌السلام)—با خونی در رگ برخاسته از اصالتِ ریشه‌دار و چندهزارساله ایرانیِ مقتدر—در صحنه تاریخ قد برافراشته است؛ اراده‌ای پولادین و تزلزل‌ناپذیر که در این پیچ سرنوشت‌ساز تمدنی، هرگز اجازه نخواهد داد تراژدی شوم نفوذ، فریب و غفلت، بار دیگر در جغرافیای راهبردی ایران قوی تکرار و بازتولید شود.

به گزارش پایگاه اطلاع رسانی اعتلای نهادهای مردمی، دکتر زهره الهیان نماینده ادوار گذشته مجلس شورای اسلامی و دبیرکل جمعیت اعتلای نهادهای مردمی انقلاب اسلامی در راستای تبیین ضرورتِ راهبردی و حمایت قاطع از «طرح جامع مقابله با نفوذ سرویس‌های اطلاعاتی و نهادهای بیگانه» در مجلس شورای اسلامی یادداشتی با عنوان "تبارشناسی یک تراژدی تاریخی: از نفوذ دربار هخامنشی تا گسست شناختی در حکمرانی امروز" منتشر نمود.

امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) در منشور راهبردی و تمدنی خویش، شرطِ بقا، بازدارندگی و راهبریِ مقتدرانه را اتصال ناگسستنی به عمق تجارب تاریخی دانسته و می‌فرمایند:

«ای فرزندم! من هرچند به اندازه پیشینیان عمر نکرده‌ام، اما در رفتار و اخبار آنان نگریستم و اندیشیدم، تا آنجا که گویی خود با نخستین تا واپسینِ آنان زیسته‌ام؛ پس زلالِ امور را از تیرگی‌ها، و سود آن را از زیانش بازشناختم.» (نهج‌البلاغه، نامه ۳۱)

در مطالعات تاریخ تمدن و کلان‌روایت‌های سیاسی، گاه پدیده‌هایی رخ می‌دهد که فهم ابعاد ملی و بین‌المللی آن‌ها نیازمند عبور از لایه‌های سطحی و عارضی رویدادها و ورود به «تبارشناسی تاریخی نفوذ» است. ماجرای استر، مردخای، هامان و رویداد «پوریم»، در بستر تاریخ تمدن ایران و شرق باستان، صرفاً یک قصه روایی یا رخداد کهن نیست؛ بلکه الگویی کلاسیک از «مهندسی معکوس قدرت، تسخیر ساختار ادراکی کانون تصمیم‌گیری، و بازتولید ساختاری یک کینه تاریخی» است.

در ادامه، این تراژدی تاریخی و پیوندهای تمدنی-بین‌المللی آن در چهار ساحت تحلیلی واکاوی می‌شود:

۱. معماری نفوذ و مهندسی دربار (الگوی استر و مردخای)

بر اساس متون عهد عتیق (کتاب استر)، در دوران پادشاهی خشایارشا (از سلسله هخامنشیان در پایتخت باستانی شوش)، «مردخای» از بزرگانِ دربارنشین یهود (از قبیله بنیامین و متولی دروازه کاخ شاهی) با پنهان داشتن هویت قومی و تبار دینیِ دخترعمو و تحت‌سرپرستی خود—هدسه که بعدها «استر» نام گرفت—او را وارد حرمسرای دربار ساخت تا نهایتاً به عنوان ملکه ایران برگزیده شود؛ درحالی‌که وابستگی تشکیلاتی او به حلقه هدایت مردخای از دربار و شاه پنهان ماند.

در نقطه مقابل، «هامان»—که در متون و سنت کهن ایرانی به نام «ماهان» یا «مه‌داد» شناخته می‌شود—صدراعظم، مرد شماره دو امپراتوری و وزیری کاردان و وفادار به کیان هخامنشی بود که خط دفاعی منافع ملی در برابر دست‌اندازی‌ها به شمار می‌رفت (در متن کتاب استر، برای توجیه این خصومت تمدنی، او را از تبار آگاگی و دشمنان دیرین معرفی کرده‌اند). هنگامی که این وزیر متوجه قدرت‌یابی پنهان، رخنه و تحرکات سازمان‌یافته این شبکه در ارکان حاکمیت شد و در پی مهار آن برآمد، شبکه هدایت‌شده توسط مردخای با بهره‌گیری از نفوذ عاطفی استر بر خلوت شاه، توطئه‌ای پیچیده را رقم زدند. آنان با وارونه‌سازی حقایق نزد خشایارشا، هامان را خائن جلوه داده و او را بر همان چوبه داری که برای بدخواهان مهیا شده بود، به دار آویختند. در پی این ضربه، مردخای جایگاه صدارت و انگشتر مهر شاهی را تصاحب کرد و با صدور فرمانی مخدوش، راه برای قتل‌عام خونین ده‌ها هزار ایرانیِ مخالف این جریان در سراسر قلمرو هخامنشی گشوده شد.

در ادبیات حکمرانی و امنیت ملی، «کانون تصمیم‌گیری» همواره نقطه تمرکز و هدف غایی راهبردهای براندازی نرم به شمار می‌رود. در روایت تاریخی کتاب استر، فرایند نفوذ نه از مجرای تحرکات نظامی یا تقابل آشکار، بلکه از طریق سازوکار پیچیده «نفوذ عاطفی و رخنه بیولوژیک در خلوت حاکمیت» (با طراحی راهبردی مردخای و نقش‌آفرینی پوششیِ استر) سامان یافت.

پیامد قطعی این فروپاشی ساختاری، جابه‌جایی نخبگان و ارکان حاکمیتی بود؛ جایی که کارگزار وفادار و وزیر امپراتوری (هامان) که خط دفاعی منافع ملی در برابر دست‌اندازی‌های بیگانگان محسوب می‌شد، با انگ‌های سازمان‌یافته ترور شخصیت شد و بر دار آویخته گردید.
در این نقطه، انحطاط حکمرانی به اوج رسید: رأس هرم قدرت (خشایارشا) به دلیل فقدان بصیرت استراتژیک، اراده خود را تسلیم شبکه پنهان نفوذ ساخت و عملاً ناآگاهانه پای فرمان قتل‌عام شهروندان قلمرو خویش مهر تأیید زد.

۲. ژئوپلیتیک حافظه و تداوم نمادین (از پوریم تا کاخ سفید معاصر)

واقعه کشتار ایرانیان در روزهای سیزدهم و چهاردهم ماه عبری آدار، در تقویم یهود به جشن «پوریم» موسوم شد؛ واژه‌ای که از «پور» به معنای قرعه گرفته شده است. این جشن سالانه با مناسک خاصی برگزار می‌شود که یکی از برجسته‌ترین آن‌ها پختن و خوردن شیرینی سه‌گوش موسوم به «هامانتاشن» (Hamantaschen) یا «گوش هامان» (تداعی‌کننده بریدن گوش‌های وزیر ایرانی پیش از اعدام) به نشانه غلبه بر حریف است. ابعاد این واقعه در تاریخ مدفون نماند؛ در سالیان اخیر انتشار تصاویر متعدد از مقامات بلندپایه غربی، از جمله ایوانکا ترامپ (دختر و مشاور ارشد رئیس‌جمهور وقت آمریکا) به همراه خانواده در حال پختن و نمایش شیرینی «گوش هامان» در ایام پوریم، این مناسک تاریخی را مستقیماً به کانون‌های تصمیم‌گیری مدرن جهانی پیوند زد.

در مطالعات جامعه‌شناسی سیاسی و فرهنگ راهبردی، رویداد «پوریم» صرفاً یک پرونده مختومه باستانی نیست، بلکه تبدیل به یک «آیین هویت‌بخش و پیوسته در بازتولید ژئوپلیتیک کینه» شده است. فرهنگ‌ها هنگامی رخدادهای خونین را آیین‌سازی می‌کنند که در پی استمرار بخشیدن به خصومت‌های تمدنی در امتداد نسل‌ها باشند.

نشانه‌هایی مانند طبخ و مصرف شیرینی موسوم به «گوش هامان» (Hamantaschen) در مناسک یهودی، نمادی آشکار از تحقیر تاریخی دشمن و تثبیت اراده حذف هویت ایرانی است.
بازتولید آشکار این نمادها در کانون‌های مرکزی قدرت غرب (از جمله تصاویر منتشرشده از اعضای ذی‌نفوذ هیئت حاکمه در کاخ سفید نظیر ایوانکا ترامپ با نمادهای پوریم)، اثبات می‌کند که در کلان‌راهبرد نظام سلطه، شکاف‌ها و کینه‌های تمدنی هرگز به محاق نرفته‌اند؛ بلکه در قالب نشانه‌شناسی سیاسی مدرن، به عنوان راهنمای عملِ سیاست خارجی همچنان بازتولید می‌شوند.

۳. پارادوکس باستان‌گرایی پهلوی؛ خطای شناختی در بازتعریف منافع ملی

رضاخان پهلوی (که در افواه تاریخی به اعتبار خاستگاه روستایی و نظامی به رضاخان پالانی نیز شناخته می‌شد) با کودتای انگلیسی ۱۲۹۹ به قدرت رسید و خاندان پهلوی را بنیان نهاد. این سلسله، با هدایت اتاق‌های فکر مستشرقین غربی و ماسونی، ایدئولوژی «باستان‌گرایی افراطی» را با محوریت بزرگداشت کوروش و تخت‌جمشید علَم کرد و در جشن‌های پرهزینه ۲۵۰۰ ساله مدعی میراث‌داری شاهان کهن شد. این در حالی بود که در صحنه واقعیت سیاسی، رژیم پهلوی نزدیک‌ترین هم‌پیمان راهبردی و اطلاعاتی رژیم صهیونیستی و مجری بی‌چون‌وچرای دستورهای واشنگتن و لندن در منطقه بود؛ رژیمی که خاک، استقلال و نفت کشور را به بیگانگان واگذار کرد و ارتش آن تحت سرپرستی مستشاران خارجی قرار داشت.

یکی از بارزترین نمونه‌های انحطاط حکمرانی در تاریخ معاصر، برساختِ گفتمان جعلی «باستان‌گرایی پوچ و پهلوی‌ساخته» بود.

دستگاه تبلیغاتی رژیم پهلوی با توسل به نمایش‌های فرمایشی و ادعای دروغین احیای شوکت هخامنشی، در مقام عمل دقیقاً به کارگزار و سرسپرده همان کانون‌های قدرت بین‌المللی بدل گشت که فلسفه وجودی‌شان بر شکست، تحقیر و مسخ هویت اصیل ایرانی-اسلامی بنا شده بود.
این پارادوکس، جلوه‌ای آشکار از بیگانگی با واقعیات تاریخی و جعل هویت بود؛ لافِ پوچ وطن‌پرستی و ادعای میراث‌داری کوروش، توأم با وادادگی همه‌جانبه به جریاناتی که سالروز کشتار ایرانیان در پوریم را به مثابه پیروزی راهبردی خود جشن می‌گیرند! در منطق تاریخ و عقلانیت تمدنی، میراث‌داری راستین تمدن کهن، تسلیم در برابر کانون‌های سلطه و ذلت در برابر شبکه نفوذ نیست؛ بلکه صیانت غیرتمندانه از کیان وطن، ایستادگی در برابر دست‌اندازی بیگانگان، و تجلی عینیِ «فدا کردن جان برای اسلام و ایران» است؛ همان منطق والایی که در سیره رهبران و فرماندهان شهید تاریخ این مرزوبوم متبلور شد: آنان که تا آخرین نفس ماندند، جوانمردانه جنگیدند، جان دادند اما ذره‌ای از خاک و شرف میهن را تسلیم دشمن نکردند. تبار ایرانی در امتداد تاریخ، شکوه و بقای خود را نه از نمایش‌های فرمایشی و تاج‌گذاری‌های وابسته، بلکه از حماسه‌آفرینیِ مؤمنانه، نثار خون و شهادت در راه شرف، دین و خاک این دیار یافته است. باستان‌گرایی پهلوی، با مسخ این حقیقت حماسی و معنوی، صرفاً پرده‌ای فریبنده بر چهره وابستگی ساختاری، خلع سلاح اراده ملی و واگذاری استقلال کشور به شبکه‌های پنهان سلطه بود.

۴. پاتولوژی حکمرانی امروز؛ گسست تاریخی و خطای محاسباتی در دیپلماسی

در ادوار گوناگون تاریخ روابط بین‌الملل، همواره دولت‌هایی که منازعات بنیادین هویتی و تمدنی را صرفاً به پرونده‌های زودگذر فنی یا دیپلماتیک تقلیل داده‌اند، متحمل خسارت‌های جبران‌ناپذیر شده‌اند. در مواجهه معاصر با غرب و صهیونیسم، برخی جریان‌ها با فراموشی تاریخ و تبارشناسی رفتارشناسی حریف، تصور می‌کنند با گفت‌وگو، امتیازدهی یک‌جانبه و توافق‌های کاغذی می‌توان خصومت تاریخی دشمنی را که نابودی موجودیت سیاسی و هویتی

ایران را در سر می‌پروراند، مهار کرد.

بزرگ‌ترین مخاطره در ساحت دیپلماسی و تصمیم‌گیری راهبردی معاصر، ابتلای برخی تحلیل‌گران یا کارگزاران به «گسست شناختی و اختلال در فهم ماهیت حریف» است.

تجربه تمدنی نشان می‌دهد جریانی که خاستگاه ایدئولوژیک آن بر حذف موجودیت هویتی و ژئوپلیتیکی ایران استوار شده، با منطق دیپلماسی کلاسیک، لبخندهای تاکتیکی و پیمان‌نامه‌های صوری مهارپذیر نیست.
بدین ترتیب، دل‌سپردن به سازوکارهای صرفاً دیپلماتیک با چنین جریان تمامیت‌خواهی، از منظر عقلانیت حکمرانی، یک سهل‌انگاری ساده نیست؛ بلکه یا ناشی از «جهل مرکب و نابینایی ادراکی نسبت به مؤلفه‌های امنیت ملی» است، یا تداوم ناخودآگاه همان خط وادادگی و خطای راهبردی که پهلوی‌ها بر جغرافیای سیاسی ایران تحمیل کردند.

نتیجه‌گیری تمدنی:

پیوند امت-امامت و حتمیت سنت‌های الهی در هلاکت مستکبران

حکمرانی هوشمند نیازمند تمسک به مشی علوی در مواجهه با خیمه‌شب‌بازی‌های دیپلماتیک دشمن است. چنان‌که امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) در عهدنامه مالک اشتر نسبت به خوش‌بینی‌های ساده‌انگارانه در ساحت تعاملات بین‌المللی هشدار می‌دهند:

«اما پس از صلح، سخت از دشمنت برحذر باش؛ چراکه دشمن گاه نزدیک می‌شود و چهره مصالحه به خود می‌گیرد تا تو را غافلگیر سازد؛ پس دوراندیشی پیشه کن و در برابر او خوش‌بینی را متهم دار!» (نهج‌البلاغه، نامه ۵۳).

امروز در ساحت کلانِ نظریه ولایت فقیه و مهندسی قدرت، یک دگرگونی بنیادین رقم خورده است: برخلاف دوران رکود ادراکیِ دربار باستان و حقارت ساختاریِ رژیم وابسته پهلوی، ملتی مبعوث‌شده و بازیابنده هویت اصیل خویش در میدان حضور دارد. این ملت با اتکا به الگوی بی‌بدیل «پیوند امت و امامت» و با سکان‌داری حکیمی فرزانه از تبار علی (علیه‌السلام)—با خونی در رگ برخاسته از اصالتِ ریشه‌دار و چندهزارساله ایرانیِ مقتدر—در صحنه تاریخ قد برافراشته است؛ اراده‌ای پولادین و تزلزل‌ناپذیر که در این پیچ سرنوشت‌ساز تمدنی، هرگز اجازه نخواهد داد تراژدی شوم نفوذ، فریب و غفلت، بار دیگر در جغرافیای راهبردی ایران قوی تکرار و بازتولید شود.

فرجام این تقابل، در منطق قرآن کریم و هندسه تغییرناپذیر سنت‌های تاریخی الهی تضمین شده است: آنگاه که صحنه آزمون به اوج می‌رسد و صف‌بندی میان حق و باطل از هرگونه غبار و فریب پیراسته می‌شود («لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ»)، شبکه مستکبران و طراحان مکر و تباهی، همانند سرنوشت اقوام طاغی و متکبر تاریخ—از فرعونیان تا عاد و ثمود—به بن‌بست محتوم تاریخی خود می‌رسند و طومار اقتدار پوشالی‌شان در آتش کینه‌ها و مکرهای خودساخته درهم پیچیده خواهد شد («وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ»).

در باورها و برخی تفاسیر منتسب به متون باستانی آمده است که سرنوشت محتوم و زوال پایانی این جریان به دست قومی از تبار «پرسیکا» (ایرانیان) رقم خواهد خورد؛ باوری که هراسی وجودی و کینه‌ای تمدنی و ریشه‌دار را در عمق ذهنیت و محاسبات کانون‌های صهیونیستی نشانده و آنان را به تکاپوی نفوذ، تخریب از درون و سناریونویسی مداوم علیه استقلال این مرزوبوم واداشته است.

تجربه تمدنی نشان می‌دهد جریانی که خاستگاه ایدئولوژیک آن بر حذف موجودیت هویتی و ژئوپلیتیکی ایران استوار شده، هرگز با منطق دیپلماسی کلاسیک، لبخندهای تاکتیکی و پیمان‌نامه‌های صوری مهارپذیر نیست.

از همین رو، طراحی یک سازوکار بازدارنده، هوشمندانه و تصویب قاطع «طرح مقابله با نفوذ سرویس‌های اطلاعاتی و دولت‌ها یا نهادهای بیگانه» در مجلس شورای اسلامی، ضرورتی حیاتی و تکلیفی تمدنی در جهت صیانت خلل‌ناپذیر از امنیت ملی و بستن دائمی منافذ نفوذ دشمن به شمار می‌آید.

محدث نور ۱۴۴۷

زهره الهیان

دبیر کل جمعیت اعتلای نهادهای مردمی انقلاب اسلامی